

نگاهی نو به تأویل

دکتر سید محمد راستگو

دانشگاه کاشان

چکیده:

تأویل از واژه‌ها و اصطلاحاتی است که از دیرباز به‌ویژه در جهان قرآن‌پژوهی مورد بحث و گفتگو بوده است و هنوز نیز جای بررسی و پی‌جویی دارد. در این گفتار بر پایه کهن‌ترین واژه‌نامه‌های زبان عربی نشان داده‌ایم که معنی اصلی و بنیادین «تأویل» از قوه به فعل آمدن و به غایت و پختگی رسیدن است، و چون این معنی با غایت، فرجام، آغاز و باطن پیوندهایی دارد، واژه تأویل کم‌کم این معانی را نیز پذیرفته است. سپس کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که کاربردهای هفده باره این واژه در قرآن کریم با معنی بنیادین یادشده به خوبی هم‌خوانی دارند. در پایان نیز بر پایه گفتگوهای تأویل قرآن را در برابر تنزیل آن دانسته‌ایم و گزارشی به دست داده‌ایم از این‌که تنزیل قرآن فرود آمدن آن با سیری نزولی از مقام بلند «علی حکیم» به مقام «عربی مبین» است و تأویل آن با سیری صعودی راه‌یابی آدمی از مقام «عربی مبین» یعنی ساختار زبانی قرآن به مقام باطنی «علی حکیم» آن است.

کلیدواژه‌ها: تأویل، تفسیر، تنزیل، غایت، علت غایی، ظاهر، باطن، قوه و

فعل.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۲، ش ۴۶-۴۵، تابستان-پاییز ۱۳۸۳

کرده‌ای تأویل حرف بکر

را

خویش را تأویل کن نی ذکر را

بر هوا تأویل قرآن

می‌کنی

پست و کژ شد از تو معنی سنی

مثنوی ۱۰۸۰/۱

درآمد

آنچه از پی می‌آید، پی‌جویی و پژوهشی است درباره «تأویل» و معانی و کاربردهای آن. موضوع و مسئله‌ای که از دیرباز یکی از بحث‌انگیزترین و پیچیده‌ترین مسائل به‌یژه در جهان قرآن‌پژوهی بوده است و درباره آن از سوی قرآن‌پژوهان - نیز باطنیان و عارفان - گفتگوها و جستجوهای بسیار انجام گرفته است و دیدگاه‌ها و برداشت‌های گوناگون و ناهمگون و گاه ناسازگار پیشنهاد شده است. با این‌همه این واژه همچنان بحث‌انگیز برجای مانده و چنان که باید پرده از چهره برنگرفته و راه را بر پژوهش‌های تازه نبسته است. به دیگر سخن واژه «تأویل» خود هنوز چنان‌که باید و شاید تأویل نشده است و چشم در راه تأویل‌ها و روشنگری‌های تازه‌تر و شایسته‌تر نشسته است.

با چشم‌پوشی از این که حقیقت تأویل چیست و معنی و مفهوم

درست و بنیادین آن کدام است - چیزی که از این پس به آن خواهیم

پرداخت - گفتنی است که این واژه در فرهنگ اسلامی و در حوزه قرآن پژوهی، بیشتر بیانگر دو معنی بوده است:

الف: هم‌معنی و مترادف با «تفسیر» یعنی آشکارسازی معانی و مفاهیم آیات قرآنی از راه گزارش واژه‌ها، بیان نکته‌های نحوی و بلاغی، یادکرد روایت‌های تفسیری، بهره‌گیری از اسباب نزول و دیگر شیوه‌های شناخته شده میان مفسران. در سده‌های نخستین یعنی کم و بیش تا سده پنجم، مفسران و قرآن‌پژوهان از «تأویل» بیشتر همین معنی تفسیر را می‌خواستند، برای نمونه طبری مفسر بزرگ سده‌های سوم و چهارم، بر همین پایه تفسیر کلان خویش را جامع البیان عن تأویل آی القرآن نامیده است و در جای‌جای کتاب خویش به هنگام تفسیر آیه‌ها عبارت «و تأویل هذه الآية» را فراوان به کار برده است. با این‌که تأویل‌های او همان تفسیر است و با تأویل به معنایی که سپس‌ها زبان‌زد شد، یعنی تفسیر اشاری و باطنی، پیوندی ندارد. هم‌چنین در نام‌گذاری چند کتاب قرآنی و تفسیری دیگر - که تفسیرهای باطنی و اشاری نیز نیستند - واژه تأویل به معنی تفسیر به کار رفته است، برای نمونه: تأویل مشکل القرآن از ابن قتیبه، تأویلات القرآن از محمد بن محمود ماتریدی، حقایق التأویل فی متشابه التنزیل از سید شریف رضی، الکشاف عن الحقایق التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل - نام‌بردار به کشف - از زمخشری، انوار التنزیل و اسرار التأویل - معروف به تفسیر بیضاوی - از عبدالله بن عمر بیضاوی، مدارک التنزیل و حقایق التأویل از احمد بن محمود نسفی و ...

ب: معانی باطنی و برداشت‌های اشاری و فرازبانی، یعنی معانی و برداشت‌هایی که از ظاهر الفاظ و عبارات به دست نمی‌آیند و با آن الفاظ و عبارات پیوند وضعی و دلالتی ندارند. به دیگر سخن: آن الفاظ و عبارات برای آن معانی وضع و نهاده نشده‌اند و با آن‌ها ملازمه‌ای ندارند و از این روی نه به شیوه وضعی (=حقیقی) و نه به شیوه التزامی (=مجازی و کنایی) آینه و عنوان آن معانی نیستند و به همین دلیل آشنایان به آن زبان از آن الفاظ و عبارات چنان معانی و مفاهیمی را در نمی‌یابند.

پس از سده‌های نخستین، همین معنی دوم تأویل یعنی برداشت‌های باطنی و فرازبانی رواج و گسترشی روزافزون یافت تا آنجا که به گونه اصطلاح و برنهاده‌ای ویژه در فرهنگ اسلامی درآمد. و این گسترش و رواج بیش از هر چیز پی‌آمد اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها و روی کردهای صوفیان و عارفان و باطنیان بود.

برای آشکاری معنی «تأویل» و به ویژه کاربردهای قرآنی آن، مانند هر واژه دیگری ناگزیر باید از واژه‌نامه‌های زبان عربی یاری گرفت. آن هم واژه‌نامه‌های کهنی که معانی و کاربردهای واژه‌ها را بیشتر از زبان گویش‌وران گرفته‌اند و از معانی اصطلاحی و نوپدیدی که پس از باروری فرهنگ اسلام و گسترش دانش‌های گوناگون پدید آمدند و سپس به عنوان معانی واژگان به واژه‌نامه‌ها راه یافتند، دور مانده‌اند.

خلیل بن احمد فراهیدی (درگذشته به سال ۱۷۵) در کتاب نام‌آور خویش *العین* که کهن‌ترین واژه‌نامه شناخته‌شده عربی است و از همین

روی ارزش فزون و فراوانی دارد، درباره ریشه «تأویل» - آل - چنین نوشته است:

آل یؤول الیه، اذا رجع. تقول: طبخت النبیذ و الدواء
فآل الی قدر کذا و کذا ای الثلث او الربع، ای رجع.^۱
(العین، ج ۱ ص ۱۲۶)

می‌بینیم که خلیل «آل» را به معنی «رجع» دانسته است که ناگزیر مصدر آن نیز به معنی «رجوع» خواهد بود، واژه‌ای که در فارسی «برگشت» و «بازگشت» معنی می‌شود، اما از گزینه و گزارش و مثال و توضیحی که آورده: - دارو یا باده را پختن تا به فلان اندازه یعنی یک‌سوم یا یک‌چهارم رسید - برمی‌آید که در این گونه کاربردها برابر فارسی «اول» و «رجوع» رسیدن، گشتن و شدن است نه بازگشتن،^۲ زیرا باده یا دارو پیش از پخته شدن یک‌سوم یا یک‌چهارم نبوده است که پس از پخته شدن به آن اندازه پیشین بازگردد.

با تأمل و ژرف‌نگری در این مثال و تجرید و برهنه‌سازی آن از مواد و موارد ویژه یادشده یعنی باده و دارو، شاید بتوان گفت که معنی بنیادین «اول» و «تأویل» مرحله پختگی، رسیدگی و کمال یک چیز است و یا رسیدن یک چیز به کمال و پختگی، و به سخن دیگر از قوه به فعل آمدن یک چیز.^۳ و آنچه در سخن خلیل و دیگران آمده تنها یادکرد نمونه‌هایی ویژه و خاص از این مفهوم عام و فراگیر است.

از آنجا که این معنی آشکارا در واژه‌نامه‌ها نیامده و از همین‌روی، شاید بر کسانی گران آید و یا نادرست پنداشته شود، توضیح و توجیه، و گفتگو و گزارش بیشتری می‌طلبد. به مثال یادشده بازگردیم، بر پایه آن مثال: داروساز عطار گل و گیاهانی را با هم می‌آمیزد و آن‌ها را می‌پزد و می‌جوشاند تا آن‌گاه که جوشش و پخت به اندازه دل‌خواه می‌رسد و دارو آماده می‌شود، یعنی این داروی آماده بالفعل، پی‌آمد پختن و جوشاندن آمیزه‌ای از چند گل و گیاه است که پیش از رسیدن به این پایه، چنین قوه و استعدادی داشتند و با پشت سر نهادن مراحل از حالت ناپخته و نرسیده «بالقوه» درآمده، به حالت رسیده و پخته دارو فعلیت یافتند.

پیدااست که در چنین فرایندی با گونه‌ای دگردیسی سر و کار داریم، یعنی دگرگونی یک چیز از یک فعلیت به فعلیتی دیگر. اگر این دو فعلیت را با هم بسنجیم می‌بینیم که فعلیت دوم از یک دیدگاه فرجام و عاقبت فعلیت نخستین است، فرجام و عاقبتی که فعلیت نخستین با پشت سر نهادن مراحل به آن دست می‌یابد، و از این‌رو «اول» و «تأویل» یک چیز می‌تواند به معنی فرجام و عاقبت آن چیز نیز باشد؛ و از دیدگاه دیگر، فعلیت دوم باطن و درون فعلیت نخستین است و فعلیت نخست چونان پرده‌ای آن را پوشانده است و با گذشت مراحل این پرده کنار می‌رود و فعلیت دوم آشکار می‌شود، و از این‌رو «اول» و «تأویل» یک چیز می‌تواند به معنی باطن و درون آن چیز نیز باشد؛ و از دیدگاه سوم، فعلیت دوم غایت فعلیت نخستین نیز هست، غایت و غرضی که فعلیت

نخست برای رسیدن به آن هستی یافته است، به دیگر سخن، فعلیت دوم علت غایی فعلیت نخست است، و از این رو «اول» و «تأویل» معنی غایت و علت غایی را نیز می‌تواند بپذیرد؛ این را نیز می‌دانیم که علت غایی هر چیز بر خود آن چیز گونه‌ای پیشی و تقدم دارد و در سنجش با آن «اول» و خود آن چیز «آخر» شمرده می‌شود، از این روی «اول» و «تأویل» یک چیز به معنی آغاز آن چیز نیز می‌تواند باشد، و بر همین پایه است که از این ریشه واژه «اول» به معنی «نخست» برآمده است؛ از سوی دیگر علت غایی هر چیز راز و رمز و چرایی هستی یا چگونگی آن چیز را در خود نهفته دارد، یعنی اگر پرسیده شود که راز هستی یا چگونگی فلان چیز چیست و چرا چنین و چنان است، علت غایی در پاسخ گفته می‌شود، از این روی «اول» و «تأویل» یک چیز می‌تواند به معنی راز و رمز آن چیز نیز باشد.

از این‌ها گذشته، وزن و ساختار صرفی «تأویل» - تفعیل - از آن‌جا که هم نشانگر گونه‌ای حرکت است و هم فعل لازم را متعدی می‌گرداند، واژه‌ی «تأویل» را پذیرای معنی دیگری نیز می‌سازد، یعنی واژه‌ی تأویل افزون بر این‌که می‌تواند لازم شمرده شود و از این دیدگاه برابر با «اول» باشد و به معنی از قوه به فعل آمدن و به کمال رسیدن،^۴ می‌تواند متعدی به شمار آید و معنی به کمال رساندن و از قوه به فعل درآوردن را نیز بپذیرد.

از سوی دیگر، از قوه به فعل درآمدن و درآوردن گستره‌ای چنان فراگیر دارد که همه پدیده‌های عینی، ذهنی و زبانی را در بر می‌گیرد، یعنی همان‌گونه که پدیده‌های عینی و خارجی (= مصادیق) با گونه‌ای حرکت حالی به حالی می‌شوند و از قوه به فعل می‌آیند یا آورده می‌شوند، پدیده‌های ذهنی (= مفاهیم) و پدیده‌های ذهنی - زبانی (= واژگان و عبارات)^۵ نیز می‌توانند چنین باشند. از قوه به فعل آمدن/ آوردن پدیده‌های خارجی و مصداقی آشکار است و گفتگو و گزارشی نمی‌خواهد، اما از قوه به فعل آمدن/ آوردن پدیده‌های ذهنی یعنی مفاهیم و پدیده‌های ذهنی - زبانی یعنی واژگان و عبارات و به سخن دیگر «متن» نیازمند گفتگو و گزارش است. یعنی با حرکتی ذهنی و هرمنوتیکی از رویه زبانی و ظاهری متن و مفهوم نخستین آن به حقایق عینی و مصادیق خارجی آن‌ها یا به قصد و غرض گوینده از آن‌ها یا به لایه‌های معنایی و مفهومی آن‌ها راه بردن و با آن‌ها این‌ها را نشان دادن و باز نمودن. به‌ویژه که چه بسا معنی و مقصودی که گوینده از سخن خود می‌خواهد یا قصد و غرضی که از آن دارد با مفهوم نخستین و زبانی و ظاهری آن یکی نیست، همان‌گونه که چه بسا سخنی رویه‌ها و سویه‌ها و لایه‌های چندگانه‌ای دارد و چندین معنی و پیام و گزارش را برمی‌تابد، از این-جاست که تأویل به تفسیر نزدیک می‌شود و می‌تواند معنی تفسیر یا گونه‌ای تفسیر را بپذیرد، هم تفسیر مفاهیم یعنی پدیده‌های ذهنی را و هم

تفسیر مصادیق یعنی پدیده‌های عینی را و هم تفسیر متن یعنی پدیده‌های ذهنی - زبانی را.

آنچه تاکنون گفته شد، گزارش چند فرایند معنی‌زایی درباره‌ی واژه تأویل و ریشه آن بود و نشان دادن این‌که چگونه از یک معنی بنیادین، چند معنی دیگر که هریک به گونه‌ای با آن معنی بنیادین پیوند دارند، زاده می‌شود. از این فرایندها آشکار شد که «اول» و «تأویل» این معانی را برمی‌تابند: آغاز، انجام، غایت و غرض، راز و رمز، باطن و تفسیر هریک از این‌ها.

اینک برای استوارتر ساختن این معانی، به‌جاست از دیدگاه‌های فرهنگ‌نویسان و واژه‌نگاران پشتوانه‌هایی بیاوریم:

گفتیم یکی از معانی «اول» فرجام و عاقبتی است که یک چیز با از قوه به فعل درآمدن به آن می‌رسد و «تأویل» بر پایه ساختار تفعیلی‌اش تفسیر و بیان این فرجام و عاقبت است، پشتوانه این معنی را در این سخن *جمهره اللغة* ابن درید (د. ۳۲۱) می‌یابیم: «و من هذا الباب تأویل الکلام و هو عاقبته و ما يؤول الیه» (= و از این باب است تأویل سخن و آن [یعنی تأویل] فرجام یک چیز است و آنچه بدان می‌انجامد؛ نیز این سخن *صحاح اللغة* جوهری (د. ۳۹۳) که در *لسان العرب* و ... نیز بازگو شده است: «التأویل تفسیر ما يؤول الیه الشئ (= تأویل یعنی تفسیر آنچه چیزی بدان می‌انجامد و در فرجام بدان می‌رسد). بر همین پایه‌هاست که

به گواهی فرهنگنامه قرآنی بیشتر مترجمان کهن قرآن مجید، تأویل را به انجام، سرانجام و پایان کار معنی کرده‌اند.

نیز گفتیم یکی از معانی «اول» و «تأویل» غایت و غرض یک چیز است، گرچه این معنی از گفتاوردهای پیشین جمهره و صحاح به دست می‌آید، آشکارتر در این سخن مفردات القرآن راغب آمده است: «التأویل ردّ الشئ الى الغایه المراده منه» (= تأویل یعنی رد کردن و رساندن یک چیز به و «تأویل» را به معنی آغاز نیز دانستیم، این معنی نیز آشکارا در این سخن مقایس اللغه ابن فارس (د. ۳۹۰) پشتوانه دارد: «اول الهمزه و الواو و اللام اصلا: ابتداء الامر و انتهاءه. اما الاول فالاول و هو مبتداء الشئ» (= اول دارای دو ریشه و معنی است: آغاز یک چیز و پایان آن، و از همین ریشه، «اول» به معنی آغاز گرفته شده است.

معنی دیگری که در فرایندهای معنی‌زایی پیشین بدان رسیدیم، باطن و لایه‌های درونی یک چیز بود، این معنی نیز از برخی فرهنگ‌ها به دست می‌آید، برای نمونه در لسان العرب «اوله» به «دبره» و «تأویل» به «تدبیر» تفسیر شده است، و تدبیر از ریشه «دبر» به معنی پشت است و پشت هر چیز در برابر «روی» آن است، روی هر چیز نیز همان سوی آن است که در برابر روی و دید آدمی است، یعنی ظاهر و آشکار است و پشت هر چیز آن سوی آن است که در برابر روی و دید آدمی نیست یعنی باطن و پنهان است. بر این پایه تدبیر یعنی از روی و ظاهر یک چیز گذشتن و پشت و باطن آن را یافتن و شناختن، و این ناسازگار نیست با

سخن العین که تدبیر را «النظر فی عواقب الامور» معنی کرده است، زیرا عاقبت چیزی را نگرستن و به فرجام آن راه یافتن، همان رهیافت به باطن آن است که عاقبت هر چیز در سنجش با حال فعلی و ظاهر آن باطن و ناپیداست. در الاتقان سیوطی نیز از قول ابوطالب ثعلبی، تأویل «تفسیر باطن اللفظ» دانسته شده است.^۶

اینک بر پایه آن چه درباره‌ی معانی واژه تأویل به‌ویژه معنی بنیادین آن گفته آمد، به‌جاست تا به قرآن کریم بنگریم و کاربردهای قرآنی این واژه را بررسییم تا مفهوم آن به‌ویژه در فرهنگ قرآنی آشکارتر شود.

تأویل در قرآن

واژه تأویل هفده بار در قرآن مجید به کار رفته است، در پاره‌ای از این کاربردها در حال و هوا، و ساخت و سیاقی به کار رفته است که مصداق و مفهومی کم و بیش آشکار دارد و چندان بحث و بررسی نمی‌طلبد، اما در برخی از دیگر کاربردهایش مفهوم و مصداق چندان آشکاری ندارد و گفتگو و جستجوی بیشتری می‌طلبد. اینک نگاهی گسترده‌تر به کاربردهای آن:

الف. در پیوند با خواب:

در سوره یوسف که چند بار از خواب و خواب‌گزاری سخن به میان آمده، واژه تأویل پنج بار در پیوند با خواب و رؤیا به کار رفته است: دو بار آن‌گاه که یوسف زندانی بود و هم‌بندهای او خواب‌هایی را که دیده بودند برای او گزارش کردند و گفتند: «بئنا بتأویله = ما را از تأویل

خواب‌ها مان خبر کن» و او در پاسخ گفت: «لایأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله»^۷ هنوز جیره خوراکتان نیامده، شما را از تأویل آن خبر می‌کنم؛^۸ بار سوم و چهارم آن‌جا که ملک مصر خوابی دید و از درباریان خویش گزاردن (= تعبیر) آن را خواست و پاسخ شنید که این خواب، پریشان‌خیالی و «اضغاث احلام» است «و ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین = ما به تأویل خواب‌های پریشان دانا نیستیم»؛ در این‌جا بود که هم‌زندان پیشین یوسف، خواب‌گزارهای شگفت او را به یاد آورد و گفت: «انا انبئکم بتأویله = من شما را از تأویل آن آگاه می‌کنم»؛^۹ و بار پنجم در پایان ماجرا آن‌گاه که پدر، مادر و برادران در برابر یوسف به سجده افتادند، یوسف چون چنین دید، خوابی را که به روزگار کودکی دیده بود به یاد آورد، رو به پدر کرد و گفت: «هذا تأویل رؤیای من قبل = این تأویل خواب پیشین من است».^{۱۰}

در این کاربردها که تأویل با خواب پیوند خورده، حال و هوای سخن آشکارا گواهی می‌دهد که تأویل رؤیا همان تعبیر رؤیاست، معنایی که همه مفسران نیز بر آن هم‌رای‌اند، افزون بر این، در خود قرآن در آیه یادشده از زبان پادشاه مصر نیز پشتوانه‌ای دارد، آن‌جا که پادشاه مصر پس از بازگویی خواب خویش، رو به درباریان کرد و گفت: «افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون» و پاسخ شنید که: «و ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»، او با به‌کاربردن واژه «تعبرون» تعبیر خواست، ولی در پاسخ تأویل شنید و این یعنی برابری و یکی بودن تأویل رؤیا و تعبیر رؤیا.^{۱۱}

می‌دانیم که آنچه آدمی در خواب می‌بیند، چهره‌ی ظاهری و دیگرسان چیزی دیگر است، چیز دیگری که با جامه‌ای دیگرگون و پیکره‌ای رنگ و رو گردانده و گول‌زننده خود را به آدمی نشان می‌دهد. به سخن دیگر: آنچه در خواب دیده می‌شود، نام و نشانی، پیک و پیامی و نماد و نمونی از چیزی دیگر است، چیزی که در زیر چنین جامه‌هایی و در پشت چنین پوشه (=نقاب)‌هایی پنهان شده است، و تعبیر و تأویل خواب نیز چیزی جز این نیست که از این ظاهرِ دیگرسان «عبور» کنیم و به آن باطن پنهان دست یابیم، پرده و پوشه‌های گول‌زننده‌ی ظاهر را کنار زنیم و چهره‌ی راستین باطن را نشان دهیم و به دیگر سخن: این ظاهر را به آن باطن بازگردانیم. برای نمونه و بر پایه‌ی آیه‌های یادشده، به خاک افتادن پدر، مادر و برادران یوسف در برابر او، در چهره‌ای دیگر یعنی در سیمای سجده‌ستاره و ماه و خورشید در خواب بر او پدیدار شد و او پس از سال‌ها آن گاه که پدر، مادر و برادران را در برابر خویش به خاک افتاده دید، گفت: این است تأویل رؤیای پیشین من، یعنی آنچه را در خواب دیده بود به آنچه اینک می‌دید، پیوند داد و آن را به این بازگرداند و از آن به این راه یافت. و یا هفت سال تر و آبادی که هفت سال خشک و سوزان را در پی داشتند، با چهره‌ی دیگرگون هفت گاو لاغری که هفت گاو فربه را می‌خوردند، در خواب بر شاه مصر نمودار شدند و این یوسف بود که این چهره‌ی دیگرگون شده را به چهره‌ی راستین آن پیوند داد و از این به آن راه برد.

باری این معنی تأویل یعنی تعبیر با معنای بنیادینی که از پیش یاد کردیم، یعنی حالت رسیدگی و پختگی و بالفعل شده یک چیز، نیز بن و بنیاد و باطن یک چیز به خوبی راست می‌آید، چرا که آن چه در رؤیا دیده می‌شود، بالقوه چیزی پنهان، نرسیده و هنوز فعلیت نیافته را در بر دارد و آن چیز هنوز فعلیت نیافته، بن و بنیاد و باطن، نیز حالت رسیده و پخته رؤیا یعنی تأویل آن است.

ب. در پیوند با پدیده‌ها:

در همین سوره یوسف واژه «تأویل» چهار بار نیز در پیوند با پدیده‌ها به کار رفته است: یک بار در آیه ۳۷ در گزاره: «لایأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله» که در بخش الف - پیوند تأویل با خواب - نیز آوردیم، و همان جا یاد کردیم که پیوند تأویل با خواب در این آیه بسته به این است که ضمیر «تأویله» به خواب - که در آیه پیش آمده - بازگردد و نه به «طعام». اما چنان که پاره‌ای از مفسران گفته‌اند و با ساخت و سیاق آیه نیز بیشتر می‌خواند، شیواتر این است که آن ضمیر به «طعام» بازگردد تا آیه چنین گزارشی بپذیرد: «هیچ خوراکی که روزی شما باشد برای شما نمی‌آید جز این که شما را از تأویل آن خوراک آگاه کنم»، و تأویل طعام به گفته علامه طباطبایی^{۱۲} یعنی بازنمایی این که آن خوراک چیست، حقیقت آن کدام است، از کجا آمده و چه سرانجامی خواهد داشت.

این نیز آشکار است که «طعام» - که در این آیه با تأویل پیوند یافته است - یک پدیده است، از سوی دیگر طعام چیز ویژه‌ای ندارد که تأویل‌پذیری را بدان محدود سازد، از این روی می‌توان از این نمونه ویژه فراتر رفت و از این «خاص» به یک «عام» رسید و گفت هر پدیده‌ای مانند پدیده طعام می‌تواند تأویل‌بردار باشد، نکته‌ای که در آیه‌های آشکارتر بعدی بدان اشاره می‌کنیم.

سه بار دیگری که تأویل در پیوند با پدیده‌ها به کار رفته، تعبیر «تأویل الاحادیث» است که در هر سه بار حال و هوایی یگانه دارد، یعنی آموزش خداوند تأویل احادیث را به یوسف: نخست بار در آغازهای سوره (آیه ۶): آن‌گاه که یوسف در کودکی خواب شگفتی را که دیده بود، برای پدر گزارش کرد و پدر او را زنه‌ار داد که خواب خویش را با برادران نگوید مبادا به او آسیبی برسانند، سپس پیش‌گویانه به او مژده داد که: «و کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث = و بدین گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند و تأویل احادیث را به تو می‌آموزد»؛ دیگر بار در آیه ۲۱ آن‌گاه که یوسف به خانه عزیز مصر راه یافت و عزیز از بانوی خویش خواست تا او را گرامی دارد: «کذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث = این‌گونه یوسف را در زمین پای‌گاه دادیم تا تأویل احادیث را به او بیاموزیم»؛ و سوم بار در آیه ۱۰۰ در پایان ماجرا آن‌گاه که یوسف پدر، مادر و برادران را در برابر خویش به سجده دید، خداوند را ستایش کرد که او را از زندان رها ساخت و پدر و مادر

را بدو بازگرداند، سپس زبان به نیایش گشود و گفت: «رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث = خدای من، تو به من ملک و مکنت دادی و تأویل احادیث را به من آموختی».

آنچه اینک به بازگشایی نیاز دارد، این است که مقصود از «احادیث» که خداوند تأویل آن‌ها را به یوسف آموخته، چیست؟

بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان از این روی که این آیه‌ها درباره حضرت یوسف است و در همین سوره چند بار از آگاهی او به تعبیر خواب سخن به میان آمده، «احادیث» را به معنی خواب و رؤیا دانسته‌اند و ترکیب «تأویل الاحادیث» را جای‌گزین و برابری برای «تأویل الاحلام» که در همین سوره آمده است، شمرده‌اند. راز این جای‌گزینی را نیز در این دانسته‌اند که «حدیث به معنی گفتار است و در تأویل و تعبیر خواب، خود خواب تعبیر نمی‌شود، گزارش زبانی آن تأویل می‌شود، یعنی نخست گوینده آن‌چه را در خواب دیده به زبان می‌آورد و ساختاری گفتاری و گزارشی به آن می‌دهد و خواب‌گزار همین گزارش و گفتار (= حدیث) را تأویل و تعبیر می‌کند.^{۱۳}

اما از آن‌جا که معنی بنیادین و نخستین حدیث «پدیده» است، یعنی آن‌چه حادث می‌شود^{۱۴} و پدید می‌آید، نه گفتار و گزارش - و گفتار و گزارش معنایی است که بعدها بر پایه فرایندهای معنی‌زایی، به‌ویژه فرایند عام را در معنی خاص به کار بردن، از این معنی بنیادین زاده شده است - نیازی نیست تا گستره معنایی آن را تنگ‌تر سازیم و به گزارش و

گزارشِ خواب ویژه‌اش نمایم. پسندیده‌تر این است که مرزهای معنایی آن را باز گذاریم تا همه پدیده‌های عینی، ذهنی، زبانی و... یعنی همه «ممکن الوجودها» را فراگیرد. علامه طباطبایی نیز بر پایه چند گواه پذیرفتنی از همین سوره یوسف «احادیث» را با «حوادث» برابر و هم‌معنی دانسته است، خواه حوادثی که در خواب دیده می‌شوند و خواه حوادثی که در بیداری پیش می‌آیند.^{۱۵}

تأویل یک پدیده نیز یعنی بازشناسی و بازنمایی حقیقت یک پدیده و این‌که چه اصل و خاستگاهی دارد؛ در زیر ظاهر پیدای آن، چه چیزهایی پنهان است؛ به کجا می‌رود و چه فرجام و سرانجامی دارد. چرا که هر پدیده و حادثه تنها همان نیست که در ظاهر دیده می‌شود و از آن‌جا که با حوادث و پدیده‌های بسیار دیگری در پیوند است، چه بسا باطن و فرجامی داشته باشد جز آن که ظاهر کنونی آن نشان می‌دهد و چه بسا بالقوه حامل و دارنده چیزهایی باشد که هنوز پخته و رسیده نشده‌اند و فعلیت نیافته‌اند و در آینده از قوه به فعل و از باطن به ظاهر خواهند آمد، و از این‌جاست که شناخت درست هر پدیده به تأویل نیاز دارد، همان‌گونه که خواب تأویل و تعبیر می‌خواهد. پیداست که این‌گونه تأویل نیز با معنی بنیادین پیش‌گفته یعنی حالت رسیدگی و پختگی یک چیز که بالقوه در آن چیز پنهان است، به خوبی هم‌خوان است.

ج. در پیوند با کار و فعل:

در سوره کهف آیه‌های ۷۸ و ۸۲ در داستان عبد صالح و موسی دو بار واژه تأویل در پیوند با کار و فعل به کار رفته است: نخست هنگام جدایی عبد صالح از موسی: موسی با عبد صالح پیمان بسته بود که هرچه از او ببیند، دم برنیاورد، با این همه با دیدن کارهای به ظاهر ناروای او نتوانست خاموش بماند و پیمان خویش را پاس دارد، و چون برای بار سوم پیمان شکست و چون و چرا کرد، عبد صالح دیگر هم‌راهی او را با خود نپذیرفت و خواست از او جدا شود، این جا و به هنگام جدایی بود که رو به موسی کرد و گفت: «هذا فراق بینی و بینک سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا= اینک هنگام جدایی من و توست، به زودی تو را از راز چیزهایی که نتوانستی برتابی آگاه می‌کنم»، و پس از آن که راز کارهای خویش را یک یک بر موسی بازگشود، در پایان به او گفت: «ذلک تأویل ما لم تستطع علیه صبرا= این است راز آن چه نتوانستی برتابی».

این دو کاربرد واژه تأویل نیز با معنی بنیادین پیش گفته یعنی حالت و فعلیتی که بالقوه در چیزی پنهان است و فرجام و غایت آن شمرده می‌شود، به خوبی سازگار است، چرا که هر یک از کارهای ناروانمون عبد صالح بالقوه چیزی را در بر داشت که در آینده فعلیت یافت، برای نمونه ایمن ماندن کشتی از دست برد ستمگران، فعلیتی بود که بالقوه در سوراخ کردن کشتی نهفته بود، و یا دست‌یابی پسران به گنج، فعلیتی بود که بالقوه در راست کردن دیوار نهان بود، و چون این

فعلیت‌های بالقوه نهفته در آن کارهای ناروانمون، راز و رمز انجام آن کارها از سوی عبد صالح نیز بود، می‌توان و بلکه باید تأویل را در این دو کاربرد، راز و رمز معنی کرد.

دو بار دیگر نیز واژه تأویل در حال و هوایی یگانه در پیوند با کار و فعل به کار رفته است: یک بار در سوره نساء، آیه ۵۹ و دیگر بار در سوره اسراء، آیه ۳۵، در سوره نساء خداوند پس از این فرمان که «از خدا و پیامبر پیروی کنید و اگر در چیزی ناهم‌رای شدید، آن را به خدا و رسول واگذارید» این فرمان را این گونه تعلیل و توجیه می‌کند: «ذلک خیر و احسن تأویلا = این پسندیده‌تر و خوش‌فرجام‌تر است»^{۱۶}؛ در سوره اسراء نیز پس از این فرمان که «پیمانها را پر بگیرید و با ترازوی درست بسنجید» همان تعلیل و توجیه پیشین را باز می‌آورد - ذلک خیر و احسن تأویلا^{۱۷} - حال و هوای هر دو آیه آشکارا نشان می‌دهد که عبارت «احسن تأویلا» در هر دو کاربرد به معنی «خوش‌فرجام‌تر» است و این معنی با معنی بنیادین پیش‌گفته به خوبی راست می‌آید، چرا که از خدا و پیامبر پیروی کردن، و پیمانها را پر پیمودن هر دو بالقوه فرجام خوش‌تر یا خوش‌ترین فرجام را در خود نهفته دارند و این فرجام خوش‌تر که اینک در آن دو کار بالقوه، باطن و نهفته است و هنوز به پختگی و فعلیت نرسیده است، در آینده فعلیت می‌یابد و از باطن به ظاهر می‌آید، و از آن‌جا که این آینده بهتر فرجام و سرانجام آن دو کار یعنی پیروی از خدا

و پیامبر و پیمانۀ را پر پیمودن نیز هست، به شیوایی می‌توان در این‌گونه کاربردها «تأویل» را به فرجام و سرانجام معنی کرد.
د. در پیوند با قرآن:

واژه «تأویل» پنج بار نیز در پیوند با قرآن به کار رفته: دو بار در آیه ۵۳ سوره اعراف:

ولقد جنّاهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمه
لقوم يومنون هل ينظرون الا تأويله يوم يأتى تأويله يقول
الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا
من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غيرالذى كنا نعمل قد
خسرنا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون= برای آنان
کتابی آوردیم و آن کتاب را از روی آگاهی باز نمودیم تا
رهنمود و رحمتی باشد برای آنان که ایمان می‌آورند،
چشم نمی‌دارند جز تأویل آن را، روزی که تأویل آن
بیاید، آنان که آن را از پیش فراموش کردند، خواهند
گفت: پیامبران پروردگاران حق آوردند [و بر حق بودند]
آیا ما را شفیعی هست تا شفاعتمان کنند یا می‌شود ما
را بازگردانند تا کاری کنیم جز آنچه می‌کردیم، بی‌گمان
خویش را زیان‌زده کردند و آنچه را به دروغ بر
می‌ساختند، از دست دادند.

در این آیه با رنگ و رویی از طنز و توبیخ و سرزنش و نکوهش از کسانی یاد شده که قرآن را - قرآنی را که رهنمود و رحمت است و با نشانه‌های راستی همراه - نمی‌پذیرفتند و تأویل آن را چشم می‌داشتند. حال و هوای آیه به‌ویژه تعبیر آمدن تأویل در عبارت «روزی که تأویلش بیاید» آشکارا نشان می‌دهد که تأویل قرآن چیزی است جز آن‌چه اینک با نام قرآن در دسترس ماست، چیزی است که همراه با خود قرآن نیامده و در آینده خواهد آمد - آینده‌ای که به گواهی آیه روز رستاخیز است - و روزی که تأویلش بیاید، همانان که امروز خود آن را نمی‌پذیرفتند، با دیدن تأویل آن و آشکاری این‌که پیامبران بر حق بودند و حق آورده بودند، افسوس‌ها خواهند خورد و دست‌ها خواهند گزید و آرزوها خواهند کرد که یک بار دیگر به دنیا بازگردند تا این بار چشم بر حق نبندند و راه درست را پیش گیرند. این‌ها به‌خوبی گواهی می‌دهد که تأویل قرآن باید حقیقت باطنی و فرازبانی آن باشد که هنوز برای ما فعلیت نیافته و به گونه‌ی بالقوه در ساختار زبانی قرآن نهفته است و روزی از قوه به فعل خواهد آمد و با آشکار شدن، ناباوران را شرمنده و پشیمان خواهد ساخت. پیداست که این معنی با معنی بنیادین پیش‌گفته برای واژه تأویل یعنی از قوه به فعل آمدن و به کمال و پختگی رسیدن، هم‌خوانی آشکاری دارد.

بار دیگری که تأویل به همین معنی و در پیوند با قرآن به کار رفته است، آیه ۳۹ سوره یونس است. در آن‌جا نخست خداوند سخن ناباوران

را که قرآن را بر ساخته‌ای دروغین می‌انگاشتند، باطل و بی‌بنیاد می‌شمارد و بر این که قرآن بی‌گمان سخن خداوند است، پای می‌افشارد و به ناباوران می‌گوید: شما که قرآن را بر ساخته و دروغین می‌دانید، اگر راست می‌گویید و می‌توانید، سوره‌ای مانند آن بیاورید. سپس می‌افزاید: «بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله = نه چنین است، آنان چیزی را دروغ شمردند که احاطه به علم آن نداشتند و به گونه‌ای فراگیر آن را نمی‌شناختند، تأویل آن نیز هنوز برای ایشان نیامده بود».

در این جا نیز به ویژه تعبیر «به علم آن احاطه نداشتند و تأویل آن هنوز برای ایشان نیامده بود»، با معنی یاد شده یعنی حقیقت باطنی قرآن که هنوز نیامده و در آینده خواهد آمد، به خوبی هم خوانی دارد. دو بار دیگری که تأویل در پیوند با قرآن یا بخش‌هایی از آن به کار رفته است، آیه ۷ سوره آل عمران است:

هوالذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن
 ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ
 فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم
 تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل
 من عند ربنا و ما یذکر الا اولوالالباب = اوست که
 کتاب را بر تو فرو فرستاد، پاره‌ای از آن آیات محکم
 است که ام‌الکتاب‌اند و پاره‌ای دیگر متشابهات‌اند، آنان
 که در دل زیغ و زنگی دارند از متشابهات پیروی

می‌کنند برای فتنه‌جویی و برای دست‌یابی به تأویل و تأویل آن را کسی جز خدا نمی‌داند. و راسخان در علم می‌گویند ما بدان باور داریم، همه آن از نزدینه‌های پروردگار ماست.

در این آیه که بحث‌انگیزترین آیه درباره تأویل است، نخست آیه‌های قرآن به دو گروه و گونه بخش شده‌اند: محکمت (= ام‌الکتاب) و متشابهات، سپس از این یاد شده که آنان که در دل زیغ و زنگی دارند برای فتنه‌جویی، نیز برای دست‌یابی به تأویل، آیه‌های متشابه را دست‌آویز می‌سازند، با این که تأویل را کسی جز خدا نمی‌داند. در این جا نیز با همه بحث و گفتگو‌هایی که شده تأویل با معنی یادشده یعنی حقیقت باطنی بیشتر جور می‌آید، براین پایه تأویل متشابه یعنی حقیقت باطنی آیه‌های متشابه، حقیقتی که جز خدا یا جز خدا و راسخان در علم^{۱۸} کسی آن‌ها را نمی‌داند و کسانی که با دست‌آویز ساختن آن‌ها می‌خواهند به تأویل و فرجام قرآن دست‌یابند، کاری نافرجام می‌کنند. این معنی، پاره‌ای از روایات را نیز پشتوانه دارد.

اینک برای آشکاری بیشتر این معنی تأویل یعنی حقیقت باطنی قرآن، جا دارد آن را با اصطلاح قرآنی دیگری یعنی تنزیل بسنجیم. در قرآن واژه «تنزیل» چند بار به گونه نام یا عنوان و صفتی برای قرآن به کار رفته است، برای نمونه در آیه ۱۹۲ سوره شعراء: «و انه لتنزیل رب العالمین» و چنین می‌نماید که تنزیل همین ساخت و صورت ظاهری و

زبانی قرآن است که در پیکره واژگان و عبارات و ساختار زبانی ویژه‌ای سامان یافته است و در چهره کلام و کتاب به ما رسیده است. واژه تنزیل که به معنی فروفرستادن است - یا در معنی مفعولی به معنی فرودآمده - خود نشان‌گر این است که قرآن پیش از آن‌که فرود آید و ساختار زبانی کنونی را بپذیرد، به گونه‌ای بوده است و ساز و سامانی داشته است که نمی‌شده به همان گونه‌ی بنیادین و با همان ساز و سامان نخستین به دست ما برسد، ناگزیر خداوند آن را با تنزیل و فروفرستادن از پایگاه دسترس‌ناپذیر نخستین پایین آورده و سرانجام آن را در ساختار زبانی کنونی در دسترس ما نهاده است. این ساز و سامان دسترس‌ناپذیر که همان حقیقت باطنی قرآن است، در خود قرآن «ام‌الکتاب» خوانده شده و جایگاه آن نزد خدا و دور از دسترس و نفوذناپذیر شمرده شده است، در آیه‌های یکم تا چهارم سوره زخرف می‌خوانیم:

حم، والکتاب المبین، انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون،
 و انه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم = سوگند به کتاب مبین،
 ما آن کتاب مبین را به گونه قرآنی عربی در آوردیم، باشد که
 بیندیشید، و آن در ام‌الکتاب نزد ما برین و استوار است.

از این آیه آشکارا برمی‌آید که قرآن در آغاز به گونه «علی» یعنی برین و دسترس‌ناپذیر و «حکیم» یعنی استوار و رخنه‌ناپذیر در «ام‌الکتاب» یعنی خاستگاه بنیادین خود نزد خدای جای داشته است و به گونه‌ای با او یگانه بوده است و خداوند آن را از آن پایگاه علی حکیمی فرود آورده

و سرانجام جامه‌ای از واژگان عربی آشکار (بلسان عربی مبین) بدان پوشانده و در چنین چهره و آرایه‌ای به دست ما سپرده است، باشد که بیندیشیم و از آن رهنمود بگیریم و با آن بالا رویم.

به دیگر سخن: قرآن سیری نزولی و از بالا به پایین، از خدا تا انسان دارد. آغاز این سیر که پایگاه عنداللهی قرآن است - پایگاهی که در آیه یاد شده با عبارت «لدینا = نزد ما» از آن یاد شده و در آن پایگاه به گونه‌ای با خداوند یگانگی دارد - «ام‌الکتاب» است، یعنی خاستگاه نخستین و بازگشت‌گاه فرجامین آن، و پایان این سیر که ساخت و صورتی و ساز و سامانی از واژگان عربی دارد، «کتاب مبین» و «قرآناً عربیاً» است، و فرود آمدن آن حقیقت برین و دسترس ناپذیر از آن پایگاه ام‌الکتابی به این فرودگاه کتاب مبینی تنزیل است. در برابر این سیر نزولی، قرآن سیری صعودی و از پایین به بالا، از انسان تا خدا نیز دارد. آغاز این سیر ساختار زبانی قرآن یعنی کتاب مبین و قرآناً عربیاً است که با درآمدن از این تنگنای زبانی و واژگانی بالا می‌رود، اوج می‌گیرد و فعلیت‌های دیگر می‌پذیرد و سرانجام به پایگاه نخستین خویش یعنی به «ام‌الکتاب» باز می‌گردد و فرارفتن و بازگشتن این ساختار زبانی از فرودگاه کتاب مبین و قرآناً عربیاً به فرازگاه ام‌الکتاب تأویل است. و این تأویل البته کار انسان است، همان گونه که تنزیل کار خداست. یعنی این انسان است که ساختار زبانی قرآن را به باطن ام‌الکتابی آن باز می‌گرداند و از این به آن می‌رسد و در این آن را می‌بیند، چرا که قرآن سری در غیب و فراسو در دامن خدا

دارد و سری در این سو در دست و دامان انسان. به دیگر سخن رشته پیوند میان آنسو و اینسوست (حبل الله الممدود بین السماء و الارض)، ریسمانی است که از خدا تا خاک فروهشته و از این بالاتر، خداست که تا خاک فرود آمده - بی آنکه آن فرازگاه بلند و برین و دسترس ناپذیر خویش و دیگر جهانهای میانین خود و خاک را فروهد - و در این جا در چهره کلام و کتاب بر آدمیان جلوه کرده است که «فتجلی لهم سبحانه فی کتابه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۱۴۲) و این چهره کلام و کتابی را پنجره‌ای ساخته تا آدمیان از آن بدو بنگرند و آینه‌ای نموده تا در آن او را به تماشا نشینند و روزن و راهی کرده تا از آن به سوی او روند و دست‌آویزی ساخته تا با آن از بن چاه به اوج ماه و از فرود خاک به فراز افلاک رسند، و آدمی می‌تواند با کشش و کوشش‌های خدا و خود، با سیر و سلوکی معنوی و با عطش و آتش عشق و عرفان آینه دل و دید خود را بزداید و پرده‌ها را از میانه بردارد و نیروهای روحی و روانی، و درک و دریافت‌های شناختی خویش را آن اندازه فزونی بخشد که در جسم، جان را و در ظاهر، باطن را و در پیدا، پنهان را و در «قرآناً عربیاً»، «ام‌الکتاب» را و به گفته مولانا و اقبال در انگور، باده را و در باده، نشأه^{۱۹} را بنگرد و از این‌ها به آن‌ها رود و رسد و راهی را که خدا تا خاک، و ام‌الکتاب تا قرآناً عربیاً پیموده، از خاک تا خدا و از قرآناً عربیاً تا ام‌الکتاب باز پیماید و با این سیر و صعود و اوج و عروج که بی‌گمان بیرون از زمان و مکان است، جهانهای میانین را که رد پای نزول خدا تا خاک‌اند و در جلوه و

زیبایی و فر و فریبایی فراتر از اندیشه و گمان، همه را در نوردد و با همه یگانه شود و سرانجام در جان جهان و جهان جان فرو و فنا شود و دو سر هر دو حلقه هستی یعنی تنزیل و تأویل را به هم پیوندد.

اینان که به این اندازه از توان روحی و شناخت شهودی می‌رسند، همان‌ها هستند که در قرآن در آیه ۷ سوره نساء «راسخان در علم» شمرده شده‌اند و دانش تأویل قرآن به خدا و آنان ویژه شده است.

تنزیل و تأویل به این معنی پیوند بسیار نزدیکی دارد با آنچه در روایات بسیاری با نام «ظاهر» و «باطن» قرآن آمده و در برخی از آنها باطن تا هفت و هفتاد پیش رفته است و اگر خدا بخواهد در جستاری جدا به آن خواهیم پرداخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. این سخن خلیل در دیگر فرهنگ‌های عربی مانند تهذیب اللغة، معجم مقاییس اللغة، جمهره اللغة، لسان العرب و... نیز آمده است.
۲. یعنی آنچه در عربی «صبروره» و «مصیر» گفته می‌شود و گاه با «رجوع» و «مرجع» هم‌معنی است. چنان که در لسان العرب می‌خوانیم: «التأویل: المرجع و المصیر». در این معنی «اول» و «تأویل» با «حول» و «تحویل» یکی می‌شود و اگر بگوییم «اول» و «حول» دو گویش و لهجه از یک واژه‌اند، پر بی‌راه نرفته‌ایم.

۳. قوه و فعل را در این جا در مفهومی گسترده‌تر از معنی شناخته شده آنها به کار برده‌ایم.

۴. چرا که ساختار «تفعیل» گاه در معنی «فعل» و به گونه لازم نیز به کار می‌رود، مانند «تفکیر» به معنی فکر

۵. واژگان و عبارات یعنی متن را از این روی ذهنی - زبانی نامیدیم که هر متن از آن جا که فراهم آمده از شماری واژه و عبارت است، زبانی است و از آن جا که خواه ناخواه معنا و مفهومی را به ذهن می‌افکند، ذهنی است.

۶. سیوطی، *الاتقان* ۱۷۳/۲، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۷. پیوند داشتن تأویل با خواب در این آیه بسته به این است که ضمیر «تأویله» را به خواب برگردانیم و نه به «طعام».

۸. سوره یوسف، آیه‌های ۳۶ و ۳۷: و دخل معه السجن فتيان قال احدهما انى ارينى اعصر خمرا و قال الآخر انى ارانى احمل فوق رأسى خبزا تأكل الطير منه تبئنا بتأويله اننا نريك من المحسنين × قال لاياتيكما طعام ترزقانه الا نبأتكما بتأويله قبل ان يأتیکما ذلكما مما علمنى ربى = و دو جوان با او به زندان درآمدند. یکی از آنان گفت: خواب دیدم که باده می‌فشارم و دیگری گفت: خواب دیدم که نان بر سر خویش می‌بردم و پرندگان از آن می‌خوردند، ما را از راز خواب‌هامان خبر کن. ما تو را از نیکان می‌بینیم. گفت: هنوز جیره خوراکتان نیامده شما را از تأویل آن خبر می‌کنم.

۹. سوره یوسف، آیه‌های ۴۳ و ۴۴: و قال الملك انى ارى سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر يابسات ياايها الملائفتونى فى رؤيائى ان كنتم للرؤيا تعبرون × قالوا اضغاث احلام و ما نحن بتأويل الاحلام بعالمين × و قال الذى نجا منهما وادكر بعد امه انا انبئكم بتأويله فارسلون = پادشاه گفت: من هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خوردند و هفت خوشه سبزه و خوشه‌هایی خشک. ای

بزرگان! اگر خواب‌گزاری می‌کنید خواب مرا تعبیر کنید. گفتند: پریشان‌خیالی است و ما از تأویل آن آگاه نیستیم. آن هم‌زندان یوسف که رها شده بود و اینک پس از چندی او را به یاد آورده بود، گفت: من شما را از تأویل آن آگاه می‌کنم، پس مرا [نزد او] بفرستید.

۱۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۰: و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا اباست هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا= پدر و مادر خویش را بر تخت برآورد و آنان برای او به سجده افتادند و گفت: پدرجان! این تأویل خواب پیشین من است که خدایم آن را راست ساخت.

۱۱. از برابری و هم‌معنایی واژگان تأویل و تعبیر می‌توان پیش‌تر رفت و گفت: دور نیست که این هر دو واژه در بن و بنیاد نیز یکی باشند و یکی از آن‌ها گویش دیگرگون‌شده دیگری باشد، چرا که نزدیکی آوایی همزه و عین، واو و باء و لام و راء آن اندازه هست که تبدیل آن‌ها را به یک‌دیگر پذیرفتنی سازد، به‌ویژه که واژگان بسیاری را می‌شناسیم که این‌گونه تبدیل‌ها در آن‌ها رخ داده است.

۱۲. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان* ۱۱/۱۷۲.

۱۳. نصر حامد ابوزید، *مفهوم النص*، ص ۲۲۷.

۱۴. از هم‌معنایی حدیث و حادث می‌توان فراتر رفت و آن‌ها را گویش و لهجه‌های دوگانه‌ای از یک واژه شمرد.

۱۵. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان*، ۸۰/۱۱.

۱۶. سوره نساء، آیه ۵۹: یا ایها الذین آمنوا اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلا= ای مؤمنان از خداوند پیروی کنید و از پیامبر و اولی‌الامر پیروی کنید، و اگر در چیزی با هم درافتادید، آن را به خدا و پیامبر واگذارید اگر به خدا و روز فرجام باور دارید، این بهترین است و خوش‌فرجام‌ترین.

۱۷. سورة اسراء، آیه ۳۵: و اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تأویلا = به هنگام سنجش پیمانه‌ها را پر بگیرید و با ترازوی راست و درست بسنجید، این بهتر است و خوش‌فرجام‌تر.

۱۸. اگر «واو» در «و الراسخون فی العلم» را عاطفه‌نشانیم - و این با ساخت و سیاق آیه بیشتر جور می‌آید - آگاهی از تأویل ویژه خداوند خواهد بود و آگاهی دیگران باید با دلیل دیگری نشان داده شود، اما اگر واو را عاطفه‌نشانیم، راسخان در علم نیز بر پایه همین آیه آگاه به تأویل خواهند بود.

۱۹. برگرفته از این بیت مولانا (مثنوی ۱۸۲/۲):

در دل انگور می را دیده‌اند در فسنای محض شی را دیده‌اند

و این بیت اقبال لاهوری (کلیات اقبال، ص ۱۱۶):

یا رب درون دیده دل باخبر بده در باده نشأه را نگرم آن نظر بده

منابع

- ابن فارس، احمد: معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱.
- ابن منظور، محمد بن مکرم: لسان العرب، به کوشش علی شیری، چاپ نخست، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.
- ابو زید، نصر حامد: مفهوم النص، چاپ چهارم، بیروت، مرکز الثقافی العربی، ۱۹۹۸.
- اقبال لاهوری، محمد: کلیات اقبال، به کوشش احمد سروش، چاپ دوم، تهران، کتاب‌خانه سنایی، بی تا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد: صحاح اللغة، چاپ نخست، بیروت، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد: مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ نخست، بیروت، الدار الشامیه و دمشق، دار القلم، ۱۴۱۶.

- سید رضی، محمد بن ابی احمد: *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- سیوطی، جلال‌الدین: *الاتقان فی علوم القرآن*، چاپ نخست، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷.
- طباطبایی، سید محمد حسین: *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۰.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرای، چاپ نخست، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴.
- مولانا جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، به کوشش عبد‌الکریم سروش، چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.